

الحمد لله على نعمة الايمان و الاسلام برافكيا معروض ميدارد كه اگر چه بمقتضای وعده اختصار جای اظذاب درین واقعه نبود اما چه توان کرد كه سخن عشق بی اختیار عنان قلم از قبضه اقتدار بیرون برود و دراز نفسی واقع شد العذر العذر

بشنوای گوش بر فسانه عشق \* از صریح قلم ترانه عشق  
 کار من عشق و یار من عشق است \* حاصل روزگار من عشق است  
 چه کنم در سوشت من اینست \* و زازل سرنوشت من اینست  
 بهر این آفریده اند مرا \* جانب این کشیده اند مرا  
 امید داری از درگاه کار ساز بده نواز اینست كه درین دعوی مرا  
 دروغ گو نگرداند و بدرک عشق بزیافت و همداران درو بمیراند

کسی کش روزیست این سینه سوزی

مر او را و مرا هم باد روزی

و مثل این واقعه سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکی از شیخ  
 زادگان گوالیار را كه نسبت قرابت شیخ محمد غوث داشت و به  
 عنوان صلاح و پارسائی موصوف بود بر یکی از اهل طرب

در مغرب زلف عرض داده \* صد قافله ماه و مشتری را

بر دامن هجر و وصل بسته \* بد بختی و نیک اختی را

در چنبر زلف کرده پنهان \* دستار سپهر چنبری را

دراگره مفتون شد و خبر بشاهنشاهی رسید بمقبل خان كه از جمله  
 مقربان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از سر جان گذشته  
 شبی در قصری محفوظ كه معشوق را انجا برده در بروی او بر آورده  
 بودند كمند همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جاہ ہدایت و ارشاد قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خویش را بمواعظہ و نصائح دل پذیر با آن خانہ خراب حاضر ساخت و میخواستند کہ آن خانہ بر انداز را عقد بستہ ہا و بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او تاب نیاوردہ خود را بزخم خنجر ہلاک ساخت و نام او از جریدہ زندگی پاک گردید و در میان علما بر مرتجہین و تکفین او اختلافی رفت و شیخ ضیاء الدین میگفت کہ بمقتضای این حدیث - من عشق و عفا و کتم ثم مات مات شهیدا - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شہید خنجر عشقم بخون دیدہ آلودہ

بخاک همچنان پر خون سپارید و مشوئیدم

و شیخ عبد الذبی صدر عالی قدر و دیگر علما وقضات کہ تصدیقچی صدر بودند میگفتند کہ او ناپاک مردہ و آلودہ فسق بودہ نہ آسودہ عشق و اللہ اعلم و بہر تقدیر آن مطربہ نیز در ماتم عاشق پیراھن صبوری چاک زدہ و بر خاک وی کفنی پوشیدہ خاک ربیبی آن مقبرہ اختیار کرد تا بعد از چند روزی در خلوت خانہ عدم رفتہ با یک دیگر ہمدم و ہمقدم گشتند

خوب رویان چو پردہ برگیرند \* عاشقان پیش شان چنین میرند  
و درین سال شیخ گدای کذبوی دہلوی کہ حکم شکنہ معزول داشت و از طنابل منابل ایام درین پندار و غرور از جملہ اصنام بود درگذشت و \* مردہ خوک کلان \* تاریخ یافتند و در سنہ ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ ( ۹۷۷ ) چون خبر فتح چیتور و رتھنبور در اطراف و

اکتاف شایع شد و قلاع بیقدر و بی آب گشتند رام چند حاکم بهتد  
 عاقبت اندیشی نموده پیش از آنکه کار بهمنت و شفاعت افتد کلید  
 قلعه کالنجرا را که از دست بجلی خان پسر خوانده بهار خان سروانی  
 به مبلغ کلی خریدده بود با نغایم پیشکش بدرگاه فرستاد و حرامت  
 آن را به مجنون خان قاقشال که دران نواحی جایگیر داشت دادند  
 و فرمان احتمالت براجه رام چند فرستاده برگزیده اربل را که  
 نزدیک بجهوسی و پیداک امت عرف الهاباس با سایر امکنه به  
 جایگیری دادند

و در هفدهم ماه ربیع الاول این سال بعد از گذشتن هفت  
 ساعت از روز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ اسلیم  
 چشتی در فتح پور واقع شد

گوئی بزمین ستاره آمد \* یوسف بجهان در باره آمد

بالای مرش ز هوشمندی \* می تافت ستاره بلندی

و شاهنشاهی دران زمان بایلغار آمده از آگره از نهایت سرور حکم  
 به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالی ترتیب  
 دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند از آن جمله خواجه حسین  
 مروی قصیده گفت که از هر مصرع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی  
 و از هر مصرع ثانی تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه  
 حاصل میشود و دو اک تذکره نقد صله یانمت و آن قصیده این است که

لله الحمد از پی جاه و جلال شهر یار

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار  
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود  
کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار  
گلبنی این گونه نمودند بر دور چمن  
لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار  
دایه ابر بهار از مهربانیهای فضل  
سبزه با گل هم زبان لولو بگوهر کود یار  
مهر می گوید که می زبید که آن مه پاره را  
از پیی زیب جمال از زهره سازم گوشوار  
مقدم مولود می افزود زیب شه اگر  
لولوی لالا فرزوی زیب در شاهوار  
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد  
باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار  
آن هلال برج قدز و جود و جاه آمد برون  
و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار  
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا  
شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار  
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران  
پادشاه نامدار و کام جوی و کام گار  
کامل دانای قابل عدل شاهان بدهر  
عادل اعلی و عاقل بی عدیل روزگار  
از کلام او بیان حال معنی مستفاد

وز کمال او بنای دین و دنیا استوار

سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین

پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار

بر زبان گاه از نجوم قهر آرد الامان

با عدو گاه از زبان رمح گوید انفرار

مجلس دی راسمائی چارمین دان عود سموز

مرکب ویرا سماک رامح آمد نیزه دار

مرکب منصور دی ز انجا که راند عالمی

یمن گوید از یمین یا یسر داند از یسار

حکم آن کلکیکه دارد حکم بر آب روان

بر سپیدی یا میاهی میروند لیل و نهار

ای چو صنع لایزال آفتاب ملک و دین

پایه افزای معالی سایه پروردگار

والی والا علم عالم دل و کیوان سریر

والی والا مآبئی عادل عالی تبار

مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر

با صحبان مهربانی از کریمان یادگار

شاه صبح عدل و دادی ماه شام جاه و گاه

برق گاه عزم و جزمی کوه گاه بردبار

معدن عدلی و احسان منبع لطف و کرم

با بها و باذل و دین پرور و پرهیزگار

حامی دین نبی ای ماحی آثار بد

والي والا علم کان کرم کوه و قار  
نیر برج و جودی گوهر دریای جود  
از هوای ارج دلها شاه باز جان شکار  
کی بچودت مانند آبی از حیا پیش سحاب  
باوجودت می نزدیک جود از ابر بهار  
پادشاهها سلک لولوی نفیس آورده ام  
هدیه کان آمد گرامی باز جوی و گوشدار  
کس ندارد هدیه زین به اگر دارد کسی  
هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیا  
یک بیک اشعار مروی بسکه بی عیب آمده  
هر یکی جوئی زوی مقصود دریایی دربار  
مصرع اول زوی سال جلوس پاد شاه  
از دور مولود نور دیده عالم بر آر  
تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال  
و آن حساب از سال و ماه و روز دوران نامدار  
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم  
روزهای بی حساب و سالهای بی شمار  
و شیخ امم شیخ یعقوب صیرفی کشمیری نیز قصیده بهمین اسلوب  
گفت اما چه سود که صله را دیگری زبون و دیگری این تاریخ یافت  
• در شاه دار لجه اکبر •  
و دیگری

روی نمود از مطلع اقبال شاه کامیاب

و روز جمعه دوازدهم شهر شعبان بموجب نذری که بجهت شکرانه طلوع

این کوکب اقبال فرموده بودند از اگره پیداده بجانب اجمیر روان شدند و هر روز شش هفت کروه راه طی میکردند و بعد اتمام مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دهلوی را معسکر ساختند و چند روزی بزیارت اولیاء الله پرداخته و از آب جون گذشته شکار افگنان بدار الخلافت نزول فرمودند \*

و درین سال میرزا مقیم اصفهانی را با شخصی میر یعقوب نام کشمیری در فتح پور به تهمت روض سیاست فرمودند مچلا آنکه این میرزا مقیم چند گاهی در لکهنو بملازمت حسین خان بود و خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت با وی بلطف و رعایت پیش آمده وکیل سرکار خویش ساخت آخر برادران و خویشان خان خاطر نشان ساختند که این رافضی تند و غالیست و مزاجش از میرزا انحراف تمام یافت و او در ملازمت پادشاهی آمده و رعایت یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد در همان ایام جمعی از غالیان روضه قاضی حبیب را که سنی متعصب بود بجهت تعصب زخمی ساخته بودند اتفاقاً قاضی مسطور هنوز زنده بود که حسین خان کشمیری قاتل را بحکم مفتیان سیاست رسانید و میرزا مقیم باعث گشته مفتیان را باین علت که چرا بقتل آن شخص فتوی دادند هر چند از روی سیاست هم باشد به شخصی متعصبی غلیظ شدید سپرد تا سه چہاری را از ایشان بقتل رسانید و چون او و میر یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برسم پیشکش بدرگاہ آوردند و این قضیه بعرض رسید و این هر دو شخص را بفتوی شیخ عبد النبی و دیگر علما که عیال او بودند در میدان

فتح پور بجزای اعمال شوم رسانیدند و نبذی ازین قضیه در تاریخ کشمیر که جامع اوراق منقح ساخت سمت ارتسام یافته •

و درین سال پرگنه لکهنو را از تغیر حسین خان بمهدی قاسم خان که از حج بازگشته شاهنشاهی را در قلعه رندهنبور آمده ملازمت نموده بود جایگیر دادند و حسین خان ازو بجان رنجیده و آیه هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ خوانده دیدارها بقیامت افتاد برغم دختری مهدی قاسم خان باوجود آن محبت گذرا دختری از عم خود غنصفر بیگ گرفته و بعد از چند گاه او را در بیتابی و دختر مهدی قاسم خان را در خیرا باد نزد برادرانش رخصت داده از لکهنو بقصد غزا و کسر اصنام و هدم بتخانهایکه خشت های آنرا از طلا و نقره شنیده و طمع در سایر خزاین صوفوره غیر محصوره که شهرت کذب یافته بود بسته براه اوده در کوه سواک رسید و کوهیان اول چنانچه دستور ایشان است بیکبار جای های خویش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوههای بلند خطرناک متحصن شدند و حسین خان بجای که سلطان محمود همشیره زاده پیر محمد خان شهید شده و مقبره شهدا بود رفته و فاتحه بارواح طیبه ایشان خوانده و صغه بر مقابر فرسوده آن جماعت بسته پیشتر در آمد و تا نواحی قصبه و جرایل نام از ولایت راجه رنکا که زمینداری با شکوهست تاخت و باخت کرد و ازان جا تابه اجمیر که پای تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابریشم و مشک و سایر نفایس ولایت ثبت است دو روزه راه مانده بود که بیکبار بموجب خاصیت آن کوه از تاثیر شیهه اسپان و بانگ نقاره و فریاد



مردم ابرو و بازان عظیم پیدا شد و غله و کاه نایاب گشت و گرسنگی  
 بر لشکریان غالب آمد و هر چند حسین خان از نهایت تهور  
 ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع  
 در زر و جواهر و خزاین میدمود مردمش از بسکه دل بباد داده  
 بودند اقدام بران معنی نکردند و خواهی نخواهی عدنان توسن او را  
 گرفته باز گردانیدند و در وقت بازگشت کافران سر راه گرفته  
 تیرهای را که پیکان از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان  
 باریدند و سنگباران علاوه آن شد درین اکثر مردم کار آمدنی و مردم  
 جنگ آزمای شربت شهادت چشیدند و بقیه که مجروح آمدند  
 بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیشتر بتأثیر زهر جان گزای از  
 سرای سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان به تعمیه \* تلخ بی  
 مزه یافته شد \* و حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و کوله را  
 از دامن کوه بجهت انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نمود و  
 بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورد ام  
 در میان آن نتوانست در آمد و بسیار از مردم خوب او که از انجا  
 مرتبه اول نیم جانی سلامت آورده بودند درین مرتبه زهر آب  
 انجا تأثیر کرد و بی جنگ از عالم در گذشتند تا حسین خان  
 عاقبت بعد از چند سال سر خود گرفته دران کوهستان رفته رخت  
 وجود بباد داد چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی  
 و فقیر درین سفر برخصت حسین خان از کهنو به بد او آمد و  
 برادر مرحومی شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر  
 میدانستم و اکثری را از فضایل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکی

خود ملکه او گشته بود در جای مناسب کدخدا ساختم و بعد از سه ماه ازان امر خیر که متضمن صد شربود هم اورا و هم قره العین عبد اللطیف را که اول نوباوه من از باغ عمر و زندگی بود چشم زخم روزگار در طرفه العیننی بازی بازی از مهد بلحد برد و مرا که شهریار زمان خود بودم بیک ناگاه غریب شهر خود ساخت انا لله و انا الیه راجعون

تاکی زمانه داغ غم بر جگر نهد \* یك داغ نيك ناشده داغ دگر نهد  
هر داغ که آورد قدری روبه بهتری \* آن داغ را گذارن و داغ بتر نهد  
زیر هزار کوه غم پشت گردهد \* دستش هزار کوه دگر برزیر نهد  
چه توان کرد لیس هذا اول قارورة کفرت فی الاسلام و این ترکیب  
بند در مرثیه اراز بهس که بداع حسرت فوئش الی الیوم الموعود  
کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد و هو هذا

یارب این روز چه روزیست که افتاد مرا  
وین چه جانکاه بلا نیست که رو داد مرا  
هیچکس نیست که فریاد من اورا نرسید  
نرسد هیچ کسی لیک بفریاد مرا  
ماه من آخر شب رفت پس پرده غیب  
بین کزین حاصله غیب چه غم زان مرا  
مایه شادی و امید دام رفت بخاک  
بعد ازین دل بچه امید شود شاه مرا  
گرچه بنیاد من از صبر قوی بود ولی  
سپیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

آن کسی را که کدم یاد بروزی صد بار  
 و ه که یکبار بسالی نکند یاد مرا  
 چرخ بیداد چه غمها که بمن داد کنون  
 داد خود از که ستانم که دهد داد مرا

حال دل هیچ ندانم بکه گویم چه کدم \* چاره درد دل خود ز که جویم چکدم

ای فلک و ه که دلم خسته و ویران کردی  
 خاطر جمع مرا باز پریشان کردی  
 گوهری کن بکفم بود ز اغیار نهان  
 آشکار از نظرم بردی و پنهان کردی  
 سرو من بردی ازین باغ بزندان لحد  
 باغ را بر من ماتم زده زندان کردی  
 یوسفم را بکف گرگ سپردی و مرا  
 در غمش معتکف کلبه احزان کردی  
 در گل تیره نهادی گل نورسته من  
 روز من باشب تیره ز چه یکسان کردی  
 حاصل آن کس که ازو بود سرو سامانم  
 بردی اورا و مرا بی سرو سامان کردی  
 آن برادر که درین شهر غریب آمده بود  
 جاش در دشت به پهلوی غریبان کردی

وقت گل آمد و شد جای محمد در خاک \* جای آنست که از غصه کدم بر سر خاک

آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتی  
 دیده پوشیده ازین دیدی پرتم رفتی

چشم تاريك مرا روشني از روي تو بود  
 روشني رفت ز دل تا تو چشم رفتي  
 بود چشم مرا همچو نگين در خاتم  
 چون نگين عاقبت الامر ز خاتم رفتي  
 دلت از هيچ ممر شاه نشد در عالم  
 حيف صد حيف كه ناشاد ز عالم رفتي  
 جان پاك تو درين مرحله بس غمگين بود  
 رخت بستني و ازين مرحله غم رفتي  
 بر دل از كار جهان هيچ نه بودت باري  
 باري از كار جهان خوشدل و خرم رفتي  
 بودم از مهد ترا مونس و همدم همدم  
 در لحد بهر چه بي مونس و همدم رفتي

رفتني رحسرت تو زين دل حيران نرو \* غمت از دل نرو تا ز غمت جان نرو

كيست آنكس كه نشان تو بمن گويد باز  
 خبر جان روان گشته به تن گويد باز  
 قصه گل كه فرو ريخت ز آسيب خزان  
 كيست القصة كه با مرغ چمن گويد باز  
 قاصدي كو كه غم و درد مرا روي بروي  
 يك بيك پيش تو بروجه حسن گويد باز  
 با تو گويد سختم را به زباني و ازگاه  
 بهر تسكين ز زبان تو سخن گويد باز  
 تنگ دل غنچه صفت گشتم و كس پيدا نديست

کز تو حرفی بمن ای غنچه دهن گوید باز  
 هست صد پیچ و شکن در دلم از ماتم تو  
 که بتوزین دل پر پیچ و شکن گوید باز  
 دور رفتی و نیامد ز دیار تو کسی  
 که ز احوال تو یک شمه بمن گوید باز

روم و بر سر گور توقیامی بکنم \* تا جوابی شنوم از توسلامی بکنم

گویم ای گوهر نا یاب چه حالست ترا  
 با تن خسته و بی تاب چه حالست ترا  
 تو بخواب اجل و بی توقیامت برخاست  
 خیز و سر بر کن ازین خواب چه حالست ترا  
 از جدائی تو احباب بسی بد حالند  
 ای جدا مانده ز احباب چه حالست ترا  
 شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک  
 دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا .

بود جای تو به حراب و کنون می نگرم  
 مانده خالی ز تو حراب چه حال است ترا  
 می خورم خون جگر بی تو مرا پرس گهی  
 که درین خوردن خواب چه حال است ترا  
 برگشت صد گل حیراب دمید از اشکم  
 زیر گل ای گل سیراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست  
 مونس روز و اندیس شب تاریک تو کیست

ای منم از رخ خوب تو جدا افتاده  
 و ز فراق تو به صد گونه بلا افتاده  
 تو بصحرائی و من مانده درین شهر غریب  
 الله الله تو کجا من به کجا افتاده  
 بار گل هم نکشیدی و ندانم این بار  
 بر تو صد پشته خص و خار چرا افتاده  
 قدر وصل تو ندانمتم و این بود جزا  
 که ملاقات تو با روز جزا افتاده  
 کردمی جان بسر و کار تو لیکن چه کنم  
 که سر و کار تو با حکم خدا افتاده  
 سال تاریخ تو شد گفتم چو سروت افتاد  
 آن سہی سر و چه ناگاہ ز پا افتاده  
 قادری ناله و فریاد نمی دارد سود  
 در دعا کوش که نوبت بدعا افتاده

از خدا خواه که کارش همه محمود بود • هم خدا از وی وهم او از تو خوشنود بود

یا رب اندر چمن خلد گذارش باد  
 قصر فردوس برین جای قرارش باد  
 در گلستان جنان چون گذرد جلوه کنان  
 حور و غلمان ز یمن و ز یسارش باد  
 در شب تار چو عزم سقر عقبی کرد  
 نور اسلام چراغ شب تارش باد  
 بر مزارش چو کسی نیدست که امروزه شمع

پرتو لطف خدا شمع مزارش بادا  
 از عروس کهن دهر چو بگرفت کنار  
 نو عروسان بهشتی به کنارش بادا  
 هیچ یاری چون شد همدم او بعد از مرگ  
 همدم رحمت حق همدم و یارش بادا  
 مردمان قطره اشکی که فشاندند برو  
 گردد آن قطره در ناب و نثارش بادا

تا ابد مسکن او ذروه علیین باد \* این دعا از من و از روح امین آمین باد  
 و درین سال عمارت مقبره دلپذیر خلد نظیر پادشاه غفران پناه در  
 دهلی بکنار آب جون باه تمام میرک میرزا غیاث بعد از هشت  
 نه سال با تمام رسید و آن عمارتی است که دیده نظارگی در مطالعه  
 آن غیر از حیرت بار نمیدهد \*

و در روز پنجشنبه سوم ماه محرم سنه ثمان و سبعین و تسعمایه  
 ( ۹۷۸ ) طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سلیم  
 دست داد و درین سال هم جشنی خسروانه چون جشن سابق ترتیب  
 دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر مصرع تاریخ ولادت

این دو شاهزاده می برآید اول از اول و ثانی از ثانی  
 اولین شاهزاده آن تا بنده ماه \* ماه وار از اوج عزت شد عیان  
 آن دوم فرزند اکبر پادشاه \* آیتی نازل شده از آسمان  
 ایضا تاریخ دیگر هم باین اسلوب

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل \* لوی شاه مراد ابن اکبر عادل  
 و خواجه حسین مروری قطعه هفت بیتی گفته که از هر مصرع

اول ولادت پادشاه زاده اول و از ثانی و ولادت شهزاده ثانی مفهوم میشود  
 داد دو شهزاده بشاه این مهیبر \* چهره آن هر دو به از آفتاب  
 اول ازو ثانی شاه جهان \* ثانی ازو دلبر عالی جناب  
 و آن یکی از یمن بشاه سریر \* مرزده رسان بود بصد فتح باب  
 آن دگری باعث امن و آمان \* مهرز مه داده باو مهد خواب  
 مرزده که مولود شه از اول است \* گفته ازو مصرع اولی جواب  
 از دومین مصرع ابیات هم \* مولد شهزاده ثانی بیاب  
 باد مدام آن شه و شهزاده را \* جاه سکندر فر افروسیاب  
 و بتاریخ بیستم ربیع الآخر این سال از فتح پور بعد ازان که دوازده  
 روز توقف نموده بودند از برای ایغای نذر متوجه اجمیر شدند  
 و بر دور آن خطه پاک قلعه طرح انداخته و عمارت عالیه باصرای  
 عظام حکم شد و روز جمعه چهارم جمادی الآخر از انجا کوچ نموده  
 در عرض دوازده روز ببلده ناگور رسیدند و حوض بزرگ آن شهر را  
 بر امرا تقسیم نموده و حکم برکنندن آن فرموده شکر تلو نام نهادند \*  
 و درین ایام چند رسیدن پسر صال دیو حاکم مازوار بملازمت رسید  
 و رای کلیان مل راجه بیکانیر نیز با پسرش رای سنکه آمد دختری  
 پیشکش آورد تا داخل اهل حرم شد و پدر را رخصت بیکانیر داده  
 پسر را همراه گرفتند و در راه شکار گور خر که پیش ازان واقع  
 نشده بود کرده بعزم زیارت قطب المشایخ کان نمک و گنج شکر و  
 فرید عصر مخدوم شیخ فرید قدس الله سره العزیز جانب اجودهن  
 مشهور به پتن نهضت فرمودند و میوزا عزیز کوکه ملقب باعظم  
 خان که جایگیر دار انجا بوده جشنی عظیم ساخته و تحف و هدایای



لایقه پیشکش کرده و فی الواقع این چنین ضیافت از کم کسی نشان میدهند و این تاریخ یافتند که

میهمانان عزیزند شه و شهزاده

و از آنجا بلاهور آمده مهمان حسین قلی خان شدند و العود احمد خوانده از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و از آنجا بکوچ متواتر بفتح پور نزول واقع شد و صاحب علی خان پسر میر خلیفه را که از مدتی باز ترک سپاه گری نموده منزوی شده بود بوسيله کوچ وی ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان حاکم تته در حبالت خویش داشت تربیت کرده و علم و نقاره بخشیده و جایگزین در ملتان داده و سعید خان مغول حاکم ملتان را بکومک او نوشته و نبیره او مجاهد خان را که بسیار شجاع و متهور بود همراه گردانیده بجهت گرفتن تته تعیین نمودند او بملتان آمده و قریب بچهار صد سوار در جایگزین خود نگاهداشته کس بسطان محمد حاکم بکر فرستاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلانی اینجا بیاید هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تته را من متعهدم که گرفته بار میدهم و این معنی بعرض هم رسید و باعتماد شما مرا باین ملک نامزد ساخته اند و حالا وقت مدد است از در جواب در نوشت که اگر برای جیسلمیر به تسخیر سند متوجه میشوند کومک بشما میفرستم و از راه بکر نمیگذارم که اعتماد ندارم و صاحب علی خان و مجاهد خان برای دیگر روان شدند و سلطان محمود تمامی لشکر خود را بمدافعه فرستاد و صاحب علی خان بجنگ غالب آمد و بگریان در قلعه مانده بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیة لشکر را با تو بچپان و  
تیر اندازان از قلعه بکر بجنگ محب علی خان فرستاد و ایشان را  
نیز همان آتش در کاسه شد و گریخته بقلعه در آمده فیل کشیدند  
و چون ازدحام خلایق درون قلعه بسیار بود هوا تعفن غلیظ پیدا کرد  
و وبای عظیم افتاده تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سده  
ثلث و ثمانین و تسعمایة ( ۹۸۳ ) سلطان محمود که پیر فرتوت و  
معمرو مبهوت شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهی آمد  
و میرگیسورا برای تحقیق اموال و اسباب و ذخایر از فتح پور  
فرستادند \*

و درین سال منعم خان خانخانان از جونیپور اسکندر خان اوزبک  
را که از پیش افغان آمده بار التجا آورده و هر دو را کمر شمشیر  
مرصع و چارقب و اسب با زین مطلا انعام فرموده و لکهنو بجایگزین  
اسکندر خان داده و بکومک خانخانان نامزد گردانیده وخصمت  
بجونیپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم  
جمادی الاول سده ثمانین و تسعمایة سربلایین مرض موت نهاده  
فوت یافت

چه باید فاش و نالش ز اقبالی و ادباری

که تا برهم زنی دیده نه این بدنی نه آن بدنی

و درین سال جمال خان ولد شیخ منگن بد اوئی که صاحب  
جمال مقرری و از یاران جانی قدیم بود در سنبل همراه خان  
کلان روز عید قربان قبق زده بیتره پانی از سمت ناشناسی  
خورده ضعف کرد و درگذشت و این تاریخ یافته شد که

صد آه از جوانی و زیب جمال خان

و شیخ اسم شیخ یعقوب صرفی کشمیری این تاریخ یافت

سپرده جان بروز عید قربان

و در سده تسع و سبعین و تسعمایه ( ۹۷۹ ) محلی عالی در

اگره و محل دیگر در معموره جدیده فتح پور باتمام رسید و قاسم

ارسلان تاریخ یافت که

تمام شد دو عمارت مثال خلدیرین \* بدور دولت صاحب قران هفت اقلیم

یکی به بلده دار الخلافت اگره \* دگر بخطه سکری مقام شیخ هلم

سپهر از پی تاریخ این دو عالی قصر \* رقم زده دو بهشت برین بکمال قدیم

و در سلخ ماه مبارک رمضان این سال رحلت شیخ اسلم چشتی

فتح پوری که از مشایخ عظام دیار هند و صاحب مقامات عالیست

و شمه از احوال او در ذیل این منتخب بطریق تذکره نوشته خواهد

شد انشاء الله تعالی از دار غرور فنا بدار سرور بقا واقع شد و یلت

تاریخ او \* شیخ هندی \* و دیگر

تاریخ وفات شیخ اسلام \* شیخ حکما و شیخ حکام

و درین حال بر جامع منتخب واقعه هایله روی نمود و آن

مجملا این است که چون کانت و گوله بجایگیر محمد حسین خان

بود و فقیر بر حسب تقدیر چندگاه در صحبت او مانده اسم صدارت

آن صوبه و عهده خدمت فقرا داشت و بتقریب زیارت مزار فیاض

الانوار شیخ کبار بدیع الحق والدین شاه مدار قدس الله سره العزیز

در مکن پور از توابع قنوج رسید و چون آدمی زاک که شیر خام

خورده به حسب مرشت مرکب از غفلت جدلی که موجب

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث جسارت و خسارت است و به میراث از ابوالبشر بما رسیده دیده عقل را پوشید و آنرا عشق نامید و بدام شهوت و آزر گرفتار ساخت و سر نوشت گذشته پیش آمد تا بی ادبی عجب بناگاه دران درگاه واقع شد و از آنجا که هم غیرت و هم عنایت حق سبحانه عزّشانه بود مکافات آن جریمه و تنبیه بران خطیه هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندیرا مسلط ساخت و نه زخم شمشیر پیاپی از ایشان بر سر و دست و دوش خورد و همه پوست مال رفت مگر زخم سر که استخوان را شکسته بمغز رسید و تهی مغزی بار آورد و رگ انگشت بندر چپ اندکی بریده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را سیر کرده آمد و بخیر گذشت امید که دران نشاء نیز عاقبت بخیر باشد

القصة هرا نچه کرد گردون ز جفا \* حق باید گفت بود دون حق ما  
شکرانه نعمتش نمی کردم هیچ \* تا لاجرم فگذا در رنج و بلا  
و جراحی حادق در قصبه بانگرمو پیدا شد و در عرض یک هفته  
زخم ها فراهمی یافت و دران رنجوری و بیماری نذر کرد که اگر  
ازین حالت صحت یابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز در توقف  
مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در  
بنیان امل باین سعادت موفق گردد و مَا ذَلِكَ عَالِي اللَّهِ بِعَزِيزٍ  
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ

درین فیروزه کاخ دیر بنیاد \* عجب ثواب نهاد است آدمی زان  
نباشد داب او نعمت شناسی \* نباشد کار او جز ناسپاسی  
به نعمت گرچه عمری بگذراند \* نداند قدر آن تا در نماید

و از آنجا بکانت و گوله رسید چون غسل کرد از سرنو صاحب فرارش گشت و حسین خان را حق سبحانه و تعالی بهشت جاودان نصیب گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادری فوق از طاقت پیشوی بجای آورد و چون بجهت سرمای مفرط آن جراحات گزگ شده بود هم مرهم از چوب گز ساخت و هم حلوای گز خوردن فرمود تا از آنجا بیدارون آمد و جراحات سر را طبیبی دیگر باز از سرچاک کرد و کار به مردن رسید و روزی مابین خواب و بیداری

نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعه محصلان مرا بر آسمان برده اند و دران جا دفتری و دیوانی و محترمانی در کار اند و جمعی از یسارلان مانند کارخانه پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تک و دو اند و یکی از نویسندگان ورقی در دست داشته دران نظر میکند و میگوید که این آن نیست و در همان مخصه چشم من بکشود و معاً در خود خفتی مشاهده کردم و سخنی که از افواه عام در حالت صغرسن می شنیدم باورش آری عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی غالب است و الله غالب علی امره \*

و درین سال در بداون آتشی عظیم افتاد و چندان کس از هندوان و مسلمانان سوختند که از حصر افزون باشد و اربابها پر کرده سوختها را بدربار می بردند و معلوم نشد که مسلم کدام است و کافر کدام و بعضی دیگر که از سوختن خلاص یافت بر فصول قلعه برآمدند از تابش زبانه آتشین زن و مرد خود را از بالای دیوار انداختند و جمعی دیگر معیوب و مسلوخ ماندند و آب دران آتش

حکم روغن نغط داشت و این فقیر آنرا بچشم خود دید و زبانه اش بگوش رسید و بعضی را گوشمال داد و بعضی را پامال ساخت و قبل از آن واقعه مجذوبی از میان دو آب بانجا رفته و فقیر او را در منزل خود آورده باو صحبت داشتم در خلوتی بمن گفت که ازین شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدنی است چون خراباتی بود از این سخن باور نشد

چه پرسى از بد او ن وز احوال پریشانش

که آیات عذاب النار نازل گشته در شانش

و در سنه ثمانین و تسعمایه ( ۹۸۰ ) فتح گجرات روی داد  
مجموع این قضیه آنکه چون در گجرات هرج و مرج واقع بود و ملوک  
طوایف شده بودند شاهنشاهی امر باحضار عساکر فرموده عزیمت  
تسخیر آن ولایت مصمم ساختند و بتاریخ بیستم شهر صفر از پای  
تخت نهضت فرمودند و در پانزدهم شهر ربیع الاول بلده اجمیر مقر  
مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضه قدسیه سر دفتر سلسله  
چشتیه حضرت معینیه قدس الله سره و اسرارهم روز دیگر بطواف مزار  
میر سید حسین خذگ سوار که این بیت در شان ایشان گفته اند که  
شکر الله که بدل تافته انوار جلی \* از حسین بن علی بن حسین بن علی  
و بالای آن کوه متوجه شدند و میر محمد خان کلان را باده هزار  
سوار برسم هر اول پیشتر روانه گردانیدند و بکوچ متواتر در نهم ماه  
جمادی الاول بنا گور رسیدند و در شب چهار شنبه دوم ماه جمادی  
الاول در اجمیر بخانه شیخ انبیا نام مجاورى صالح تولد شاهزاده صاحب  
اقبال انبیا واقع شد و این مزده در دو منزلی ناگوار بشاهنشاهی

رسید بتقریب شیخ انبیا مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند  
 بگفتا ناصر شرع نبی باد

و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواحی میرته  
 شنافتند خبر آمد که راجپوتی در سروهی بایلچی گری آمد خان  
 کلان را بچمدهر که نام سلاحي امت در اهل هند مشهور زد چنانکه  
 بر سینۀ او رسیده از پشت شانه سر بدر کرد و بخیر گذشت و آن  
 راجپوت را به جهنم رسانیدند و آن زخم در عرض ده و پانزده روز  
 فراهم شده رو به بهی آورد و چون بسروهی رسیدند مقدار صد و  
 پنجاه راجپوت چنانچه رسم مستمر ایشان می باشد بعضی در بت  
 خاذه و بعضی در خانه راجه سروهی خود را بگردن قرار داده بجنگ  
 پیش آمدند و همه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتار خان  
 مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگفتند و درین جنگ شهید  
 شد و درین منزل رای سنگ بیکانیری را بجوده پور تعیین ساختند  
 تا راه گجرات روان سازد و مضرتی از رانا کیکا حاکم کونکنده و کونهلیر  
 بکسی نرسد و مانسنگه ولد راجه بهگوانداس را با فوجی آراسته  
 بجانب ایدر نامزد گردانیدند تا بتعاقب پسران شیر خان فولادی  
 که باهل و عیال بآنصوب میرفتند رفت و در غره رجب ظاهر بلده  
 پتن معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان بهره برادر سید  
 محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با  
 غنیمت بسیار ملحق گشت و چون این خبر بشیر خان رسید

از سر احمد اباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام و وزیر مطلق سلطان محمود گجراتی دران محاصره بود برخاست و جمعیت افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب این سال مظفر ولد سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان دایم اورا مقید داشته خود ملک رانی میگرد بملازمت رسید و عاقبت اورا بشاه منصور وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود سپرده سی روپیه ماهیانه او گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسطانی رسید و بدست راجه سورتی اسیر شده زمانیکه اورا مقید ساخته جانب چوناگرة نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خون بزخم استره هلاک ساخت و باقی احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود و روز دیگر اعتماد خان و شاه ابوتراب و سید حامد بخاری و اختیار الملک حبشی و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشی و چهارخان حبشی و سایر امرای گجراتی کلهم و جلهم آمده دیدند و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد را آورد و حبشیان را بجهة رعایت حرم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهاردهم رجب کنار آب احمد آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بتاریخ بیستم این ماه سید محمود خان بارهه و شیخ محمود بخاری محل را بارو رسانیدند و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد اباد بجانب کینهایت بدفع ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که بیروج و بروده و سورت را متصرف شده بودند متوجه شدند و درین فرصت اختیار الملک حبشی که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر فرار نموده رفت و بجهت بی اعتمادی اعتماد خان را حواله شهباز



خان کذب نمودند و ششم شعبان به بندر کینهایک نزول واقع شده و چهار دهم این ماه بقصبه بروده رسیده حکومت گجرات را بتمام در قبضه اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته اورا رخصت احمد آباد فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در قلعه بهروج زستم خان رومی را بقتل آورده ازین هشت گروهی میخواهد که گذشته رود بنابراین خواجه جهان و شجاعت خان جمعی دیگر از امرا بحراست اردو که در خدمت شهزاده سلیم بود گذاشته و ملک الشرق گجراتی را بدرقه گرفته و شهید از خان را بطالب سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای که بجانب سورت نامزد شده بودند فرستاده متوجه استیصال میرزا ابراهیم حسین بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندری رسیدند شب شده بود با چهل سوار در آنجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبه سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقربان شروع در پوشیدن سلاح نمودند و امرای که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده ملحق شدند و مانسنگه به هزارای متعین گردید و بصد کس از آب عبور نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت از شنیدن این خبر بایلغار پادشاهی از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در صحرای باهنگ جنگ در مقام توزک دادن مردم خود در آمد و مانسنگه در شکسته ها و جرهای کنار آب مهندری بجانبی دیگر و شاهنشاهی براهی دیگر افتادند عاقبت تلاقی فریقین روی نمود و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاقشال و جماعه اوقچیان رانده آمد و تا خیلی مسافت ایشان را روانید و چندی از جانبین کشته